**درس سوم - تعریف و دنیای مفاهیم**

**منطق دو هدف دارد**

1- بیان قواعد تعریف (یعنی چگونگی شناختن و شناساندن مفاهیم

2- بیان شیوه استدلال و بدست آوردن یک حکم یا قضاوت

برای تعریف یک مفهوم از یک سری مفاهیم استفاده می کنیم و لازم است این مفاهیم را دسته بندی کنیم

**تعریف** مفهوم جزیی، مفهومی است که نتوانیم افراد متعدد برای آن فرض کنیم.

مثال: تهران، شیراز، احمد، فاطمه، آن پرنده، این درخت و...

**روش تشخیص :**

- تمامی اسم هایی که خاص هستند جزیی هستند

- اسم هایی که با قید این یا آن مشخص شده باشند جزیی هستند

**نکات: -** مفهوم جزیی قابل استفاده در تعریف نیست

* مفهوم جزیی قابل صدق بر افراد متعدد نیست
* مفهومی که یک مصداق خارجی داشته و یا یک مصداق خارجی دارد و یا خواهد داشت
* اگر اسم جمع یا جمعی به گونه ای بیان شود که تنها یک مصداق خارجی داشته باشد نیز جزیی است مانند همه استان های کشور .

**مفهوم**

**جزیی**

اقسام

مفهوم

**تعریف** مفهوم کلی مفهومی است فراگیر و دارای شمول و وسعت قلمرو، که افراد متعدد را در بر می گیرد

- مصادیق مفهوم کلی می توانند واقعی باشند و یا غیرواقعی و یا وهمی و یا فرضی. مانند کوه یاقوت، دریای جیوه- اژدهای هفت سر- مرغ آتش خوار و...

- ممکن است یک مفهوم کلی هیچ فردی را در خارج به عنوان مصداق نداشته باشد و همه مصادیق آن وهمی و خیالی باشند مانند: کیمیا- سمیرغ- مرغ شاخدار، انسان پنج سر و هیولا و...

- ممکن است یک مفهوم یک مصداق در خارج داشته باشد اما ذهن بتواند برای آن افراد متعددی را فرض کند، باز هم آن تصور کلی است، مانند مولود کعبه- دیوار 1400 متری- خورشید منظومه شمسی و...

- برای تعریف یک مفهوم همیشه باید از مفاهیم کلی در ارتباط با آن استفاده کرد و ذهن خود به خود به صورت طبیعی این کار را خواهد کرد.

- ممکن است یک مفهوم کلی هیچ مصداق خارجی نداشته باشد و هرگز هم نتوان برای آن مصداقی در نظر گرفت مانند شریک خدا

مفهوم

کلی:

**نکات**

**مفهوم و مصداق**

مفهوم  همان تصور ذهنی ما از امور مختلف است (صورت ذهنی هر چیزی مفهوم آن است)

مصداق  شی خارجی که مفهوم درباره آن صدق می کند، مصداق آن مفهوم نامیده می شود.

مثلاً ما از صندلی یک مفهوم و صورت ذهنی داریم و تعدادی شی خارجی که مصداق صندلی، هستند و که مفهوم صندلی درباره آنها صدق می کند.

**نسب اربعه (نسبت های چهارگانه)**

اگر دو تصور کلی را با توجه به مصداق هایش با هم مقایسه کنیم نتیجه این مقایسه چهار حالت دارد پیش می آید:

1- تساوی: یعنی دو تصور کلی را با هم مقایسه کنیم ببینیم تمام مصداق های یکی، مصداق دیگری نیز هست مانند انسان و ناطق

هر انسانی ناطق است

هر ناطق انسان است

از مقایسه و نسبت بین این دو تصور کلی دو قضیه حاصل می آید

اگر مصادیق دو تصور که با هم نسبت تساوی دارند درون دو دایره بریزیم هر دو دایره دقیقاً منطق بر هم می شوند.

مثال های دیگر: انسان و متعجب حیوان و حساس اسب و شیهه کشنده انسان و ناطق

2- عموم و خصوص مطلق: اگر دو تصور کلی را با هم مقایسه کنیم که :

- یکی عام از دیگری باشد

- مصداق هایی یکی زیر مجموعه مصداق های دیگری باشد

- یکی از آنها مصداق های بیشتر از دیگر داشته باشد.

مانند انسان و حیوان

هر انسانی حیوان است

بعضی حیوانات انسان هستند

بعضی حیوانها انسان نیستند

از مقایسه این دو تصور 3 قضیه حاصل می آید

اگر مصادیق هر کدام دو تصوری که با هم نسبت عموم و خصوص دارند و درون دایره بریزیم یکی از دایره ها درون دایره دیگر قرار می گیرد (یعنی دو دایره متداخل)

مثالهای دیگر: جوهر و جسم انسان و جسم درخت و چنار

مثلث و قائم الزاویه اسب و علف خوار آسیایی و ایرانی

3- عموم و خصوص من وجه: اگر دو تصور کلی را با هم مقایسه کنیم که دارای تعدادی مصداق مشترک و هر کدام تعدادی مصداق غیر مشترک داشته باشند (هر کلی نسبت به کلی دیگر از جهتی اعم باشد از جهتی اخص (

مانند سنگ و سیاه

بعضی سنگ ها سیاه هستند

بعضی سنگ ها سیاه نیستند

بعضی سیاه ها سنگ هستند

بعضی سیاه ها سنگ نیستند

از مقایسه این دو تصور با هم چهار قضیه حاصل می آید

اگر مصادیق دو تصور که با هم نسبت عموم و خصوص من وجه دارند را درون دایره بریزیم این دو دایره همدیگر را قطع خواهند کرد (دو دایره متقاطع)

مثالهای دیگر برای عموم و خصوص من وجه

لباس و سیاه اروپایی و مسیحی

ایرانی و مسلمان امریکایی و سیاهپوست

آسیایی و مسیحی مرودشتی و کشاورز

4- نسبت تباین:

اگر دو تصور کلی را با هم مقایسه کنیم که هیچ مصداقی مشترک نداشته باشند، نسبت بین آن ها تباین است. (مصداقهای هیچ یک از آن ها بر دیگری صادق نباشد) مانند انسان و سنگ

هیچ انسانی سنگ نیست

هیچ سنگی انسان نیست

از مقایسه این دو تصور که بین آنها نسبت تباین است دو قضیه حاصل می آید:

اگر مصادیق دو تصور که بین آنها نسبت تباین است را درون دو دایره بریزیم این دو دایره خارج از یکدیگر هستند. (متخارج)

مثالهای دیگر: انسان و گاو حیوان و سنگ

موحد و مشرک مثلث و مربع

اسب و ناطق انسان و مار

ذاتی و عرضی:

1- ویژگی های ذاتی، داخل در ماهیت هستند

2- اجزاء سازنده و تشکیل دهنده مفهوم و ماهیت هستند

3- اگر این ویژگی ها را از مفهوم بگیریم آن مفهوم هویت خود را از دست می دهد

4- تصور ماهیت بدون تصور اجزاء ذاتی آن میسّر نیست

5- ویژگی ذاتی مقّوم ماهیت است (قوام دهنده و سازنده ماهیت است)

6- مفهوم ذاتی چه در عالم خارج و چه در عالم ذهن از ذات و ماهیت قابل انفکاک نیست (یعنی نمی توان مفهوم ذاتی را از ماهیت جدا کرد و در عین حال ذات آن حفظ شود)

7- مفاهیم ذاتی فامیل های درجه یک مفهوم مرکب کلی هستند

**ویژگی های**

**ذاتی**

هر مفهومی را در

نظر بگیریم دو

نوع ویژگی دارد

**ویژگی های**

**عرضی**

1- ویژگی های عرضی خارج از ماهیت است (جزء ذات نیست)

2- ماهیت موجود قائم به آن نیست

3- ویژگی هایی که هستی و وجود یک مفهوم به آن ها بستگی ندارد یعنی اگر آن ها را از مفهوم بگیریم، هویت خود را از دست نمی دهد.

4- مفاهیم عرضی، فامیل های درجه دو مفهوم هستند.

5- مفاهیم عرضی را می توان از ذات یک ماهیت جدا کرد و در عین حال ذات آن حفظ شود.

چند نکته:

1- اگر وجود یک مفهوم ثابت شد، ویژگی های ذاتی آن را نمی توان از آن جدا کرد (مفاهیم ذاتی از ذات یک مفهوم قابل انفکاک نیست)، مثلاً اگر وجود انسان ثابت شد جسم بودن، ناطق بودن، زنده بودن او که از ویژگی های ذاتی او هستند را نمی توان از او جدا کرد و در عین حال بازهم او را انسان فرض نمود.

2- مفاهیم عرضی از ذات و ماهیت جدا هستند یعنی بیرون از ذات و ماهیت دیده می شوند.

3- برخی از مفاهیم همیشه با ذات همراهی می کنند و با آن هستند اما در عین حال جزء ذات نیستند (عرض لازم)

مانند متحرک برای حیوان 180 درجه داشتن برای زوایای مثلث،

4- اگر وجود یک مفهوم ثابت شد، خود به خود اجزاء ذاتی آن هم ثابت می شود، یعنی اثبات اجزاء ذاتی یک مفهوم به علت نیازمند نیست. مثلاً اگر وجود انسان ثابت شد خود به خود، ناطق بودن او، جسم بودن او ثابت می شود و اثبات ناطق یا جسم بودن او نیازمند دلیل نیست.

5- مفاهیم عرضی غالباً علتی غیر از ذات دارند یعنی با اثبات ذات یک مفهوم وجود آن ها ثابت نمی شود مثلاً اگر انسان ثابت شد پزشک بودن یا معلم بودن او ثابت نمی شود یعنی پزشک یا معلم بودن خارج از ذات اصلی انسان و نیازمند علتی خارج از ذات انسان است (یعنی درس خواندن)

6- قبول ویژگی ذاتی برای ذات دلیل نمی خواهد یعنی اگر وجود یک مفهوم ثابت شد، اثبات وجود اجزاء ذاتی برای آن نیازمند دلیل نیست، بلکه اثبات یک مفهوم خود به خود دلیلی است برای اثبات و قبول اجزاء ذاتی آن. مثلاً اگر وجود مثلث ثابت شد، اثبات سه ضلعی بودن آن نیازمند دلیل نیست در حقیقت بودن آن اثبات کننده سه ضلعی بودن آن است.

7- اثبات ویژگی های عرضی برای یک مفهوم نیازمند دلیل است، با اثبات یک مفهوم، ویژگی های عرضی برای آن ثابت نمی شود مثلاً اگر وجود انسان ثابت شد معلم یا پزشک بودن او ثابت نمی شود. در حقیقت اثبات معلم بودن یک انسان نیازمند دلیلی خارج از ذات اوست.

8- برای تصور یک مفهوم، ابتدا باید صفات و ویژگی های ذاتی آن را درک کرد سپس خود آن مفهوم را درک کرد یعنی درک و فهم ویژگی های ذاتی مقدم بر درک خود آن مفهوم است.

درک و تصور مفاهیم ذاتی یک مفهوم  درک و تصور خود آن مفهوم  درک ویژگی های عرضی آن مفهوم

9- درک مفاهیم عرضی، بعد از درک یک ذات و مفهوم امکان پذیر است.

**رابطه تعریف با ذاتی و عرضی**

- پیدا کردن ذات یکی مفهوم برای تعریف صحیح آن ضروری است.

- برای تعریف صحیح یک مفهوم باید از مفاهیمی استفاده کرد که درونی و ذاتی و تشکیل دهنده مفهوم مورد نظر باشند.

- پیدا کردن ذاتیات یک مفهوم برای تعریف آن ضروری است.

- بدون تصور ذاتیات یک مفهوم ، نمی توان آن را به طور دقیق تعریف کرد.

- ارسطو، ضوابط تعریف کردن را کشف کرد.

- تعریف کردن و استدلال یک پدیده دستوری نیست. یعنی انسان چه بخواهد و چه نخواهد به طور طبیعی مفاهیم را تعریف می کند و ذاتیات و عرضیات آن را به کار می برد.

تهیه شده در گروه آموزشی فلسفه و منطق سازمان آموزش و پرورش فارس

مهدی ريیسی

حسن زرین کلاه